

بازنمایی شخصیت زن در رمان قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران مورد مطالعه: رمان «سووشون» و رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

مهناز جوکاری^۱، علی عربی^{۲*}، علی روحانی^۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۸/۲۱ صص ۲۸۲-۲۶۳ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۲/۳۰

چکیده

تغییر، مساله‌ای بنیادی در جامعه‌شناسی است که زنان در دوران کنونی نقش مهمی را در آن بازی می‌کنند. می‌توان گفت یکی از زمینه‌های اصلی نمود تغییرات، بستر ادبی جامعه است و بدین لحاظ بررسی رابطه‌ی بین ادبیات و جامعه و به ویژه بازنمایی متون ادبی در علوم اجتماعی سبقه‌ی تاریخی دارد. پژوهش حاضر با استفاده از روش کیفی و تکنیک می‌مسیس^۴ به دنبال پاسخ به این سؤال برآمده که شخصیت و جایگاه زن در برهم کنش با زیست جهان خود چگونه در رمان‌های دو دوره‌ی قبل و بعد از انقلاب اسلامی بازنمایی شده است. بدین منظور دو رمان «سووشون» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» را به عنوان نمونه‌ی مورد مطالعه انتخاب شدند. نتایج حاکی از آن بود که رمان «سووشون» بیانگر نگاه مکتب فمینیست روانکاوانه متعلق به موج دوم نظریات فمینیستی است که در آن، خانواده و روابط درونی آن به عنوان عامل اصلی وضعیت نابرابر میان زنان و مردان برجسته می‌شود. اما رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» تصویرگر زمینه‌های فرهنگی و ارزشی انقلاب اسلامی است که بر وجود خانواده و تفکیک نقش‌های زنانه و مردانه به عنوان حافظ نظم و کیان خانواده و جامعه تأکید دارد.

کلمات کلیدی: زنان، بازنمایی، سووشون، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، فمینیسم، انقلاب اسلامی ایران.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه شیراز، مدرس دانشگاه یزد، یزد، ایران.

^۲ دکترای جامعه‌شناسی و استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.

^۳ دکترای جامعه‌شناسی و استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد، یزد، ایران.

*- نویسنده مسئول : ali.arabi2@gmail.com

مقدمه

مسئله‌آمیزی تغییر، همیشه در مرکز علم جامعه‌شناسی جای داشته است. در واقع می‌توان گفت علوم اجتماعی به عنوان علم نوظهور معاصر در واکنش به ایجاد و گسترش بسیار سریع تغییرات اجتماعی و پیامدهای آن، برای فهم بیشتر از فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پدید آمده‌اند. در این رابطه به رسمیت شناختن نقش زنان به عنوان بازیگران تغییر به دو علت مهم است. اول، در دهه‌های بعد از جنگ‌های جهانی، جایگاه زنان در خانواده و جامعه نسبت به مردان تغییرات شاخصی را متحمل شده است؛ به نحوی که نرخ اشتغال، پیشرفت تحصیلی و استقلال اقتصادی زنان افزایش یافته است. دوم این که پیشرفت‌های علمی حاصل شده و دستیابی زنان به سطوح بالای تحصیلی سبب تغییر رفتار باروری آن‌ها شده و به زنان اجازه داده تا کنترل بیشتری بر زندگی خودشان داشته باشند (Ruspini & Dale, 2002). بنابراین امروزه مسأله‌ی تعامل زنان و جامعه به عنوان یک متغیر مهم در سیاست‌گذاری‌های کشورها، به عنوان یک مسأله‌ی جهانی در اولویت‌های پژوهشی قرار گرفته است؛ به نحوی که تحقیقات کمی و کیفی به شکل گسترده این موضوع را هدف گرفته اند و سعی در شناخت بهتر جهت تبیین ابعاد گسترده‌ی تغییرات با محوریت زنان را دارند.

یکی از نموده‌های اصلی این تغییرات را می‌توان در ادبیات یافت. ترابی درباره‌ی نسبت بین ادبیات و ابعاد اجتماعی آن می‌نویسد: جامعه‌شناسی ادبیات در بررسی محتوای اجتماعی ادبیات، این اصل را مهم می‌شمارد که متون ادبی، «عینیت یافته‌ی زندگی» و به عبارتی دیگر «بازآفرینی هنرمندانه‌ی واقعیت» به ویژه واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی محیط اجتماعی است که نویسنده بدان تعلق دارد (Torabi, 1997). بنابراین ادبیات با رویکردی دیالکتیک هم از زمینه‌ی اجتماعی تأثیر پذیرفته و هم قادر است در آن تغییر ایجاد نماید و به همین علت مطالعه‌ی جامعه‌شناختی آن می‌تواند ما را در درک بهتر موقعیت‌های اجتماعی دوره‌های تاریخی مختلف و مقایسه‌ی آن‌ها از نظر فرهنگی یاری رساند.

بررسی رابطه‌ی ادبیات و جامعه امری است که سابقه‌ی تاریخی طولانی دارد که به عنوان یک نگاه علمی از قرن نوزده و بیست همگام با رشد علوم اجتماعی به آن پرداخته شده است. در ارتباط بین جامعه‌شناسی و ادبیات دو رشته‌ی فرعی مطرح می‌شوند که اریش کوهلر ۱ بین آن‌ها تمایز قایل شده است. جامعه‌شناسی ادبیات ۲ که روشی کمی در ارتباط با پخش، فروش، خوانندگان، نهادهای ادبی و گروه‌های حرفه‌ای نویسندگان، استادان و منتقدان است و جامعه‌شناسی ادبی ۳ که روشی

¹ Erich Kohler

² Sociology of Literature

³ Literature Sociology

انتقادی برای پرداختن به متن و معنای آن می‌باشد. لوکاچ معتقد به وجود رابطه‌ی جوهری بین ساختارهای ذهنی سازنده‌ی آگاهی جمعی و ساختارهای زیبایی‌شناختی سازنده‌ی اثر هنری است. لوکاچ عنوان می‌کند که ساختارهای ذهنی، واقعیت‌های تجربی هستند که به وسیله‌ی گروه‌های اجتماعی در فرآیند تاریخی پرورده شده‌اند و در نتیجه آثار هنری (رمان، موسیقی و ...) سازنده‌ی این ساختار و به عبارتی بخش جدایی‌ناپذیر آن هستند (Leonard, 1992).

بدین معنا رمان نشان‌دهنده‌ی موقعیت‌ها و کنش‌های اجتماعی و تاریخی است که نه تنها با ترسیم محیط اجتماعی زندگی درونی شخص را توصیف می‌کند، بلکه آن را با تحلیل‌های جامعه‌شناختی درمی‌آمیزد. بنابراین نکته‌ای که نباید از آن غافل شد آن است که حتی رمان‌های رئالیستی نیز دارای ساختی معنایی و روایی، فرای تصویرسازی صرف از واقعیت هستند (Pouyande, 2011).

با توجه به مطالب عنوان شده در تحقیق حاضر با نگاهی تاریخی به بررسی نقش زن در رمان قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران پرداخته‌ایم تا تأثیر این رویداد تاریخی سترگ را در زمینه‌ی اجتماعی مرتبط با زنان در رمان‌های مرسوم به رمان زنانه دریابیم. هدف اصلی مقاله‌ی حاضر آن است که نشان دهد شخصیت و جایگاه زن در تقابل با زیست جهان خود چگونه در رمان‌های دو دوره‌ی قبل و بعد از انقلاب اسلامی بازنمایی شده است.

ادبیات پژوهش

ادبیات فارسی از یک سو بیان‌کننده‌ی رویدادها و اندیشه‌ها در گستره‌ی ادبی و تاریخی است و از سوی دیگر، روشنگر بسیاری از ضابطه‌ها در سیر تحول فرهنگی و ساختار اجتماعی در دوره‌های گذشته و حال است. بنابراین ساختارهای اجتماعی نقش مهمی در شالوده‌ی ادبیات دارا می‌باشد و می‌توان گفت این ما نیستیم که ادبیات را ساخته‌ایم و بنابراین اگر می‌خواهیم خود را بشناسیم، باید به ادبیات رو آوریم. گستردگی و غنای ادبیات و گنجینه‌ی آثار زبان فارسی به شکل گویایی در بسیاری از زمینه‌ها، نهادها و حوزه‌های فرهنگی، آیین، سنت، قانون خویشاوندی، تلاش‌های تولیدی، فن، اندیشه، هنر و... بیانگر و روشنگر شرایط و جزئیات زمان خود است. در واقع ادبیات آینه‌ی تمام نمای اندیشه‌ها، آیین‌ها، رفتارها، کردارها، تلاش‌ها و... جامعه و زبان حال و شناسنامه‌ی یک ملت است (Fazeli, 2007).

جامعه‌شناسی با مطالعه‌ی ادبیات می‌تواند نشان دهد که متن بر اساس شبکه‌ای از مناسبات با واقعیت‌های ارجاعی، متن‌های ادبی و مخاطبان ساخته می‌شود (Leonard, 1992). در این رابطه لوکاچ مفهوم تاریخی‌سازی مقوله‌های زیبایی‌شناختی را از هگل اخذ کرده و با توجه به این مطلب

که زمان پیوند ناگسستنی با رمان دارد بیان می‌کند که برای رسیدن به فرادیدگاهی عظیم، ما ویژگی‌های اساسی یک دوران را با درک و فهمی شهودی، عام می‌کنیم و بر مبنای آن‌ها به شیوه‌ای قیاسی به پدیده‌ای خاص بازمی‌گردیم (Tadie, 1987). لازم به ذکر است که توجه جامعه‌شناسی به متن ادبی تنها با هدف توضیح کارکرد اجتماعی آن نیست، بلکه کارکرد عقیدتی آن را نیز در نظر دارد. بنابراین مفهوم آگاهی جمعی در ارتباط با متون ادبی، صرفاً مفهومی انتزاعی نیست و محققان در مطالعه‌ی انسجام فرهنگی و عقیدتی گروه‌های اجتماعی، آن را به خوبی آشکار ساخته‌اند (Pouyande, 2011). بنابراین متن ادبی در جایگاه موضوع مطالعات جامعه‌شناختی دارای نقشی شناخت‌بخش می‌باشد که پیوند ناگسستنی با آگاهی‌یابی جامعه دارد (Pouyande, 2011).

نکته‌ی مهمی که نباید از آن غافل شد، نقش والای آثار رئالیستی در این میان است، زیرا ادبیات دربرگیرنده‌ی همزمان بیان و خطابه است، چرا که با واقعیتی مشخص به نام انسان سر و کار دارد که در عین حال دارای رسالتی مرتبط با سازنده‌های تاریخی و اجتماعی است که می‌بایست تحقق پذیرند. محقق در ارتباط با مطالعه‌ی رمان وظیفه دارد نیروهای سترگ تعیین‌کننده‌ی تحول اجتماعی را در ارتباط با افراد و رویدادهای رمان کشف نماید. در این رابطه آن‌چه رمان را می‌سازد، انباشتن جزئیات تاریخی نیست، بلکه عمق تحولات اجتماعی است که زیسته شده‌اند و در این راستا رمان سعی در بازآفرینی مرحله‌ای از تطور اجتماعی بشر دارد (Tadie, 1987).

شخصیت‌های خلق شده در رمان، تجسم یافته‌ی دغدغه‌ها و ویژگی‌های اشخاص حقیقی در زندگی واقعی هستند. شخصیت‌ها عناصر اصلی در انتقال مفاهیم مورد نظر در یک رمان می‌باشند که نقش برجسته‌ای در پیش‌برد اهداف رمان بازی می‌کنند (رجبی و موسویان‌نژاد، 2012). با توجه به این امر که شخصیت‌های رمان بیانگر ساختارهای فرهنگی و اجتماعی تثبیت شده‌ی زمانه‌ی خود هستند، گلدمن عنوان می‌کند که رمان به مانند سایر آثار هنری، دنیایی کامل است که به ارزش‌گذاری، جهت‌گیری و توصیف می‌پردازد و در نتیجه دارای یک نظام مفهومی است که رولان بارت آن را ساختاری از مدلول‌ها تعریف می‌کند. این نظام مفهومی بازتابی از نظام فلسفی جاری در ساختار معنادار متن می‌باشد که در زمینه‌ی اجتماعی خاصی شکل گرفته است. گلدمن دو کارکرد را برای این نظام مفهومی بیان می‌کند: از یک طرف باعث وحدت و انسجام اثر می‌شود و از سویی دیگر بیان‌کننده‌ی آگاهی اجتماعی یک گروه خاص می‌باشد بنابراین باز تأکید می‌نماییم که اثر ادبی (در این جا رمان)، صرفاً آفریده‌ی نویسنده نیست، بلکه بازنمایی اجتماعی است که بیان‌کننده‌ی آگاهی جمعی و ارزش‌های اجتماعی یک گروه می‌باشد (Pouyande, 2011). گلدمن دریافت درونی معنای ویژه‌ی خود اثر را یکی از مراحل پژوهش عنوان می‌کند؛ با توجه به این واقعیت که نویسنده معنا و ارزش نوشته‌های خودش را بهتر از دیگران نمی‌شناسد، زیرا نویسنده هرچند از واقعیت کپی

نمی‌کند، اما شخصیت‌هایی را خلق می‌کند که در ساختاری معین جای می‌گیرند و نویسنده‌ی صاحب قلم با درک احساسات و ادراکات خود و بیان آن‌ها، در واقع مسائل اساسی زمانه و دگرگونی‌های آن را بازگو می‌نماید (Tadie, 1987). بنابراین بررسی دو رمان از دو دوره‌ی متفاوت این سرزمین که هریک نماینده نوع خاصی از فرهنگ در پهنه‌ی جهانی هستند، می‌تواند ما را در شناخت و چگونگی تبلور شخصیت زن در این دو دوره یاری نماید تا دغدغه‌ها و آمال آن‌ها را در ارتباط با درکشان از موقعیت و ساختارهای اجتماعی، هرچه بیشتر بشناسیم.

لازم به ذکر است که با توجه به رویکرد پیر زیما^۱، نقد اجتماعی به معنای جامعه‌شناسی متن است؛ یعنی توجه به این امر که مسائل اجتماعی چگونه در متن بیان شده‌اند. بنابراین او دو قضیه را مطرح می‌کند: ارزش‌های اجتماعی مستقل از زبان وجود ندارند و مقوله‌های معنایی بیان‌کننده‌ی منافع جمعی هستند که می‌توانند به سطح مبارزات اجتماعی ارتقاء یابند (Tadie, 1987). البته باید دقت نمود که این جهان‌بینی موجود در متن بیانگر آگاهی تجربی نیست، بلکه به عبارت وبری، آگاهی آرمانی یا تشدید شده‌ی یک گروه اجتماعی را نمایندگی می‌نماید (Pouyande, 2011). در ادامه به شرح مختصری از تاریخ رمان در ایران با محوریت زنان اشاره می‌نماییم.

نگاهی به زن در تاریخ رمان در ایران

به مانند بسیاری دیگر از کنش‌های اجتماعی، در حوزه‌ی ادبیات نیز، با در نظر گرفتن «یکی بود یکی نبود» محمدعلی جمالزاده به عنوان مبنای پیدایش داستان در ایران، حرفه‌ی داستان‌نویسی در واقع تخصصی مردانه به حساب آمده است و به همین دلیل تا مدت‌ها زنان، برخلاف حضور خود در این وادی، به لحاظ کمی و کیفی جایگاه برجسته‌ای را کسب نمی‌کنند و هم‌چنان نگاهی مردانه در داستان‌ها و شخصیت‌پردازی‌های زنانه قابل مشاهده است (Sadeghi, 2005).

به نحوی که می‌توان گفت در تاریخ رمان ایران تا سال ۱۳۴۸ همواره دو شخصیت زن در داستان‌ها وجود داشته است. یکی زنی اثیری با چشم‌های جادویی و اندام اثیری و دیگری زنی لکاته و بدکاره؛ که برای نمونه می‌توان به رمان بوف کور هدایت اشاره کرد. سیمین دانشور اولین زنی است که در رمان خود به نام سووشون این نگاه سنتی را می‌شکند. نگاه دانشور به زن منجر به شکل‌گیری نوع جدیدی از رمان به نام رمان زنانه شد که موضوع اصلی آن حول محور مسائل زنانه دور می‌زد. چنین رمان‌هایی طبق دیدگاه فعالان حوزه‌ی زنان، بهترین متن برای معرفی دنیای درونی زنان، تنهایی و دردهای آن‌ها است که می‌تواند زنان را در دستیابی به حقوق خودشان یاری کند (Jafari, 2012).

¹ Pierre Zima

در این رابطه، محققان بسیاری با برجسته شدن اهمیت شخصیت‌پردازی زنان در رمان‌ها به بررسی آثاری پرداخته‌اند که در تمامی آن‌ها آثار به صورت مجزا انتخاب شده و شخصیت زن و ویژگی‌های آن مورد بررسی قرار گرفته‌اند که از میان آن‌ها به یافته‌های دو مقاله‌ی «هویت زن در دوگانگی شخصیت داستانی» و «شخصیت‌پردازی در رمان» که به ترتیب به شخصیت‌پردازی زن در آثار دانشور و پیرزاد پرداخته‌اند، اشاره می‌کنیم. غلامی و دادرزایی (2010) با تأکید بر رمان سووشون بر این واقعیت تأکید کرده‌اند که در پشت داستانی که روایت جامعه‌ای است در تقلاهی رهایی از سلطه‌ی بیگانگان و استعمار و استثمار، بذر شجاعت و آگاهی نیز در زنان شروع به رویش کرده و آن‌ها آماده‌اند تا با ورود به صحنه‌ی اجتماعی به عنوان جریان‌ساز، خود را معرفی کنند، هرچند با سد مردانه مواجه هستند (غلامی و دادرزایی، 2010). در سوی دیگر گودرزی‌نژاد (2009)، با تأکید بر رمان من چراغ‌ها را خاموش می‌کنم، شخصیت زن را به عنوان قهرمان اصلی داستان در نگاه پیرزاد، با نوعی محافظه‌کاری همراه می‌بیند که هرگز از ارزش‌های پذیرفته‌شده‌ی اجتماعی-فرهنگی قدمی فراتر نمی‌نهد (گودرزی‌نژاد، 2009).

در راستای هدف مقاله‌ی حاضر، این واقعیت را نمی‌توان انکار نمود که انقلاب اسلامی با دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی خود شرایط تازه‌ای برای حضور زنان در جامعه‌ی ایران پدید آورد. در مدت نزدیک به چهار دهه سپری شده از انقلاب، ده‌ها نویسنده‌ی زن که نامی از آن‌ها در سال‌های پیش از انقلاب وجود نداشت، با نوشتن رمان جلوه‌ی تازه‌ای از حضور خود را به نمایش گذاشتند (Sadeghi, 2005). در این رابطه ولی‌زاده (2008)، در مقاله‌ی با عنوان «جنسیت در آثار رمان نویسان زن ایرانی» به بررسی این تأثیر به شکل خاص پرداخته و عنوان می‌کند که ما در آثار پس از انقلاب با دو تصویر از زن مواجه هستیم: زن سنتی با ویژگی‌های خانه، سکون و مصرف و زن جدید که با مفاهیمی چون تحرک، تولید، استقلال و آینده‌هم‌نشین شده است. با این حال هرگز با تأکید بر انقلاب به عنوان یک نقطه‌ی عطف اجتماعی به مقایسه‌ی شخصیت‌پردازی زن در رمان پرداخته نشده است. به همین دلیل مقاله‌ی حاضر تلاش داشته است تا بخشی از این تأثیرگذاری شگرف را به تصویر بکشد.

روش‌شناسی تحقیق

با توجه به پیش‌فرض‌های پذیرفته شده در پارادایم تفسیری، علوم اجتماعی به ناگزیر در این پارادایم تبدیل به علوم متنی شده‌اند و بنابراین برای تثبیت و عینیت بخشی به یافته‌هایشان به متن به مثابه‌ی یک ابزار متکی هستند (Ooh, 2008). نکته‌ی قابل تأمل دیگر در پیش‌فرض‌های هستی‌شناسی این رویکرد آن است که جهان به طریق اجتماعی و بر اساس انواع مختلف معرفت

روزمره از تعاملات فردی تا علم و هنر، به منزله‌ی روش‌های متفاوت ساختن جهان، بر ساخته شده است و پژوهش اجتماعی در واقع به تحلیل همین روش‌های ساختن جهان می‌پردازد. بر همین اساس می‌توان گفت که ادبیات و زبان بازنمایی بر ساخته شدن جهان اجتماعی را به شکل نمادینی به تصویر می‌کشند، به نحوی که در آن واژه‌ها، جمله‌ها و به عبارتی تمام متن؛ صدا و سلوک مردم را در زمینه‌ی اجتماعی-فرهنگی نمایندگی می‌کنند (قره باغی، 2004). در همین راستا، تحقیق حاضر با رویکردی کیفی و با استفاده از تکنیک بازنمایی اجتماعی متن مبتنی بر مفهوم می‌مه‌سیس^۱ سعی بر آن داشته تا توصیفی از تأثیر انقلاب در شخصیت پردازی زنان در متن رمان ارائه نماید. در واقع مفهوم می‌مه‌سیس اشاره‌ای به درک بیشتر علوم اجتماعی مبتنی بر متن است. بدین صورت که فرد این امکان را می‌یابد تا از خود فاصله گرفته و جهان بیرون را به درون بکشاند. این امر در ابتدا سبب بر ساختن یک متن (هنر، رمان، موسیقی و ...) و در ادامه‌ی تفسیر چنین بر ساخته‌هایی توسط پژوهشگران می‌شود (Ooh, 2008). اما نکته‌ی قابل توجه در این میان قدرت بازنمایی متون در به تصویر کشیدن زمینه‌ی اجتماعی^۲ است که نباید از آن غافل شد.

متن رمان در پژوهش حاضر به عنوان یک گفتمان مطرح شده است. گفتمانی که ون‌دایک^۳ سه بعد اصلی برای آن برمی‌شمارد: کاربرد زبان، برقراری ارتباط میان باورها یا شناخت و در نهایت تعامل در موقعیت‌های اجتماعی. او معتقد است که کاربرد زبان را می‌توان به زبان نوشتاری نیز تعمیم داد به نحوی که ما می‌توانیم شیوه‌ی زندگی و بینش مردم را با مطالعه‌ی متون نوشتاری باز یابیم (Sarayi, 2008) و بر همین مبنا می‌توان برای بررسی تأثیر انقلاب بر شخصیت زن به متن رمان مراجعه کرد. بدین ترتیب با توجه به وجوه مشترک انواع روش‌شناسی‌های کیفی که عبارتند از: درون‌فهمی، رجوع به موردها، بر ساخت واقعیت، و به کارگیری متن به منزله‌ی داده‌ی تجربی؛ متن رمان برای ما دارای سه کارکرد می‌شود: الف) فراهم کردن داده‌های اصلی تحقیق ب) فراهم کردن زمینه‌ای برای تفسیر داده‌ها ج) وسیله و ابزار اصلی ارائه و انتقال یافته‌ها (Ooh, 2008).

در تحقیق کیفی، از یک سو موضوع بر روش مقدم است و از سوی دیگر به باور ما بریز^۴ مطالعات کیفی بر پیچیدگی کامل معنابخشی انسان که در وضعیت‌های متفاوت پدیدار می‌شوند، متمرکز است (Shabani varki, 2010)، بدین ترتیب با چنین رویکردی است که روش‌شناسی کیفی این امکان را به ما می‌دهد تا متن رمان را به عنوان یک واقعیت اجتماعی معنادار قرار داده و جهان

¹ Mimesis

² Social Context

³ Van Dijk

⁴ Myers

اجتماعی را بر مبنای آن توصیف و تبیین کنیم، واقعیت‌هایی که برساخته‌ی اجتماع و متکثر هستند (Ruhani, 2010).

بدین منظور در پژوهش حاضر با توجه به تقسیم‌بندی رمان توسط متخصصین به دو دسته‌ی عامیانه و فاخر و در نظر گرفتن این اصل که رمان زمانی به اثری هنری و قابل بررسی اجتماعی تبدیل می‌شود که خوانندگان به آن هستی بخشند (Tadie, 1987)، ما از میان آثار فاخر با توجه به شمارگان ۱، دو رمان «سووشون» نوشته‌ی سیمین دانشور و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نوشته‌ی زویا پیرزاد را به عنوان نمونه‌های موردی نماینده‌ی قبل و بعد از انقلاب اسلامی انتخاب نمودیم. سپس به متن به عنوان یک واقعیت اجتماعی ورود نموده و جمله‌هایی را به عنوان واحد تحلیل خود در ارتباط با زمینه‌ی اجتماعی انتخاب کردیم. در ادامه برای آشنایی بیشتر توضیح مختصری از این نویسندگان و اثرشان ارائه می‌کنیم.

سیمین دانشور

سیمین دانشور را می‌توان در شمار نویسندگان سرشناس و شاید یگانه در دوران معاصر در نظر گرفت. او در سال ۱۳۳۰ در شیراز متولد شد. در ۲۷ سالگی اولین مجموعه‌ی خود را با نام «آتش خاموش» چاپ کرد و به این ترتیب به عنوان نخستین نویسنده‌ی زن داستان‌های کوتاه قرن به ادبیات داستانی ایران معرفی شد. در ۲۹ سالگی درجه‌ی دکترای خود را در رشته‌ی ادبیات از دانشگاه تهران گرفت و پس از آن برای ادامه تحصیل در رشته‌ی زیبایی‌شناسی به دانشگاه استنفورد رفت. دانشور دومین مجموعه داستانی خود را با عنوان «شهری چون بهشت» در ۱۳۴۰ منتشر کرد. سپس در سال ۱۳۴۸ مشهورترین و پرفروش‌ترین رمان خود را با نام «سووشون» چاپ کرد. دانشور در این رمان برای اولین بار در رمان فارسی به دنیای درونی زنان در قالب شخصیت اصلی داستان پرداخته بود. «سووشون» با اقبال بسیار مناسبی در زمان خود (حتی تا به امروز) مواجه شد و با استقبالی کم‌نظیر به عنوان اولین اثر از یک زن ایرانی به ۱۶ زبان ترجمه و به دنیا معرفی شده است. این کتاب در حال حاضر با ۱۵ دوره تجدید چاپ و شمارگانی نزدیک به صد هزار نسخه در لیست پرشماره‌ترین رمان‌های جامعه‌ی ایرانی قرار دارد.

زویا پیرزاد

زویا پیرزاد نویسنده و مترجم معاصر، متولد ۱۳۳۰ در آبادان است. او اولین مجموعه‌ی داستانی خود را به نام «مثل همه‌ی عصرها» در سال ۱۳۷۰ منتشر کرد. این مجموعه روایت‌های کوتاهی از

¹ Circulation

زنان طبقه‌ی متوسط در زمان حال است که از تکرار به ستوه آمده‌اند. پیرزاد در مجموعه‌ی «طعم گس خرمالو» (1997)، زوایایی از زندگی زنان و مردان معاصر را شرح می‌دهد که بر خلاف مجموعه‌ی اول، از نارضایتی و عدم تفاهم آن‌ها در خانه‌شان رازگشایی می‌گردد. در «یک روز مانده به عید پاک» (1998)، داستان یک جامعه‌ی ارمنی در رویارویی با سنت‌ها و باورهایشان روایت می‌شود که زنان داستان برخلاف دو مجموعه‌ی قبلی از حالت منفعل خارج شده‌اند. چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم (2001)، اولین رمان بسیار موفق پیرزاد است که موفق به دریافت جوایز متعددی از جمله جایزه‌ی بهترین رمان سال از بنیاد گلشیری، لوح تقدیر جایزه‌ی ادبی یلدا و بهترین رمان موسسه‌ی پگاه مهرگان ادب شده است. هم‌چنین از نظر شمارگان این رمان با ۲۲ دوره تجدید چاپ و حدود صد و پنجاه هزار نسخه در رتبه‌ی دوم فهرست پرشماره‌ترین آثار سال‌های اخیر قرار گرفته است.

یافته‌های تحقیق

بازنمایی زن در رمان «سووشون»

سووشون در جلوه‌ی بیرونی خود رمانی درباره‌ی رفتار سیاسی و اجتماعی ایل قشقایی در برابر حاکمیت وقت است. شخصیت‌های اصلی داستان زن و شوهری به نام‌های زری و یوسف هستند. زری که راوی داستان است، زنی است که تمام تلاش خود را می‌کند تا خانه و خانواده خود را در کمال نظم و آرامش و خارج از تحولات بیرونی حفظ نماید:

«زری گریه‌کنان گفت: هرکاری می‌خواهند بکنند اما جنگ را به لانه من نیاورند. به من چه مربوط شهر شده عین مردستان... شهر من، مملکت من همین خانه است، اما آن‌ها جنگ را به خانه من هم می‌کشاند...» (صفحه ۱۸).

یوسف نیز مردی آزادی‌خواه است که به دنبال برقراری عدالت اجتماعی در جامعه‌ی خود و مبارزه با بیگانگان بوده و نهایتاً جان خود را در این مسیر از دست می‌دهد؛ اما هسته‌ی پنهان داستان روایت درونی زنی است که در مسیر بازاندیشی به دنبال دریافت معنایی برای بودن خود است. در شروع داستان زری زنی است که جایگاه خود را به عنوان نقش دوم در صحنه‌ی جامعه‌ی خارج از خانه پذیرفته است و در مورد مسائل اجتماعی از قول یوسف با خود صحبت می‌کند و تفکیکی مشروع در مورد دنیای زنانه و مردانه را باور دارد. این معنا در صفحات اولیه‌ی رمان بارها نمود پیدا می‌کند، آن‌جا که زری رو به یوسف به خاطر رفتار و بیانش می‌گوید:

«تورو خدا یک امشب بگذار ته دلیم از حرفهایت نلرزد» (صفحه ۵)،

و یا در صحبت با خودش در مورد گلدوزی یاد دادن آقای زینگر به دختران می‌گوید:

«عجیب بود که خودش خنده‌اش نمی‌گرفت» (صفحه ۶).

و حتی زمانی که با نگاهی اجتماعی به اتفاقات اطراف خود در ذهنش می‌پردازد نهایتاً می‌گوید: «من هم که حرف‌های یوسف را می‌زنم» (صفحه ۹).

گویا نگاه کلان و اجتماعی داشتن برای یک زن بسیار عجیب است. اوج این تفکر زمانی در متن بارز می‌شود که زری در مورد تصمیم شوهرش در برابر انگلیسی‌ها با خود می‌گوید: «بگذارید لاقل یک نفر جلوی آن‌ها بایستد تا توی دلشان بگویند: خوب آخرش یک مرد هم دیدیم» (صفحه ۱۶).

و در جایی دیگر کلیه‌ی صفات مثبت اجتماعی را در مفهومی مردانه بیان می‌کند: «مردم ... غرور و امید و اعتماد به نفس در دلشان خانه می‌گیرد و بزدلی و بدگمانی و دروغ دست از سرشان برمی‌دارد و همه‌شان آدم‌هایی می‌شوند با تمام صفات مردی و مردانگی» (صفحه ۳۸). زمینه‌ی اجتماعی که رمان در آن جریان دارد نیز فضایی کاملاً سنتی است که زنان نقشی کاملاً منفعل را حتی در تصمیم‌گیری برای سرنوشت خود دارند، آن‌جا که زری در مواجهه با خواستگار قدیمی‌اش با خود می‌اندیشد:

«مادرت به حمام نمره‌ی ما آمد تا با چشمان لوچش بدن لخت مرا بد و خوب کند. اقبالم بلند بود که یوسف همان وقت از من خواستگاری کرده بود وگر نه احتمال داشت مادر و برادرم گول زندگی گل و گشادت را بخورند» (صفحه ۹).

جامعه‌ی سنتی که ریشه‌های قوی مذهب در آن جاری است تا آن‌جایی که حتی یوسف که در فرنگ تحصیل کرده، در مواجهه با مرگ چوپانش دچار سردرگمی و احساس گناه سختی می‌شود: «یوسف باور داشت که قسم دروغ چوپانش به حضرت عباس سبب دل‌درد او و نهایتاً مرگ او شده است و خود را مقصر می‌دانست» (صفحه ۱۱۳-۱۱۲).

البته این جامعه‌ی سنتی در حال گذار از محدودهای تعریف شده، حضور زنان در جامعه است که بیشتر به صورت نمایشی ضعیف در تقابل با فرهنگ بیگانگان متجاوز به این مرز و بوم به تصویر درآمده است. این واقعیت در مراسم ازدواج دختر آشکار می‌شود:

«بعضی افسرها دست زنان را می‌بوسیدند و این‌گونه که می‌کردند، مردها مثل فتر از جا می‌پریدند و دوباره می‌نشستند. انگار که کوشان کرده بودند» (صفحه ۱۱).

در جامعه‌ی سووشون در آغاز، خانواده در نقش تاریخی خود به عنوان واحد بنیادی اجتماعی انسانی حضور دارد. در این خانواده، نقش‌ها زنانه و مردانه تفکیک شده‌اند و زنان این نقش‌ها را درونی کرده‌اند. مهم‌ترین نقش زنان نیز حمایت عاطفی خانواده با حضور لطیف‌شان است که سبب آرامش می‌شوند این واقعیت هم از سوی مردان و هم از سوی زنان پذیرفته و درونی شده است. «یوسف: صدایت مثل مخمل نرم است مثل یک لالایی... باز هم بگو» (صفحه ۲۶).

«زری می‌اندیشید که چرا پیرمرد پسرهایش را زن نمی‌دهد در حالی که موقع ز نشان است، و بعد فکر کرد که آدم‌هایی که با این همه گل سر و کار دارند چه لزومی دارد زن بگیرند؟» (صفحه ۲۷).

رمان پس از طی یک سوم مسیر خود ناگهان با بیان داستان کنایه آمیز خانم فتوحی که اکنون در دارالمجانین بستری است، به تناقضات دنیای زنانه وارد می‌شود و شروع به تصویر کردن زن در مسیر بازاندیشی می‌کند.

«خانم فتوحی در زمان سلامت، مقاله‌هایی درباره‌ی حقوق زن و علیه مظالم مرد در روزنامه‌های محلی می‌نوشت و مجله‌ای هم راه می‌برد که در آن دختران را به بیداری می‌خواند. او اولین زنی بود که چادر آبی کلوش سر کرد و به قول خودش کفن سیاه را کنار گذاشت و قبل از اعلام رسمی کشف حجاب آن را هم مرخص نمود. او برای زری درد دل می‌کرد که حیف کسی قدرم را نداشت، که مردها آمادگی پذیرش زنی مثل من را نداشتند، اولش خیال کردند عسلم و خواستند انگشت به عسل فرو کنند و من که گفتم دست خر کوتاه، شروع کردند به مسخره کردنم، یا نادیده گرفتند» (صفحه ۱۰۷).

در ادامه‌ی داستان بعد پنهان مردسالاری و چهره‌ی مردانه‌ی جامعه در نهایت خشونت به تصویر کشیده می‌شود و پرده از فهم مردانه از زن به عنوان یک موجود منفعل کنار زده می‌شود. «یوسف به زنش سیلی زد و این اولین باری بود که چنین می‌کرد و زری نمی‌دانست که آخرین بار هم خواهد بود. یوسف: خفقان بگیر. در غیابم فقط یک مترسک سرخرمنی» (صفحه ۱۱۸). در این مرحله زن شروع به اندیشیدن جهت رسیدن به خودآگاهی می‌کند و داستان زندگی‌اش را از بیرون به نظاره می‌نشیند:

«زری اندیشید: تمام زندگی من این‌گونه گذشته که هر روز پشت چرخ چاهی نشسته‌ام و چرخ زندگی را به حرکت درآورده‌ام و آب پای گل‌ها داده‌ام» (صفحه ۱۲۱).

در مسیر خودآگاهی، نگاه زن رمان نسبت به نقشی که در خانواده ایفا می‌کند حالتی انتقادی می‌یابد و این حس در کلام او نیز جاری می‌شود:

«زری: می‌خواستم همان شب ماجرای گوشواره‌ها را بگویم اما تو خشمگین بودی، همیشه همین‌طور است... برای حفظ آرامش خانواده» (صفحه ۱۲۷).

در این‌جا خانواده دیگر نه واحد انسجام و امنیت زن که مانعی برای بروز شخصیت او و علت اصلی پذیرش نقش منفعل در او می‌شود:

«زری: من هم که دختر بودم برای خودم شجاعت داشتم... تو شجاعت مرا از من گرفته‌ای... آن‌قدر با تو مدرا کرده‌ام که دیگر مدارا عادت‌م شده» (صفحه ۱۲۹).

«زری در بستر اندیشید شاید زندگی زناشویی از اساس کار غلطی است. اما دید که تمام لذت‌های عمر خودش به این دلبستگی‌ها وابسته است» (صفحه ۱۳۲).

بنابراین این‌گونه بودن زن نه ضعفی ذاتی، بلکه جایگاهی است که به‌صورت تاریخی برای او در واحدی به عنوان خانواده تعریف شده است و نکته‌ی مهمی که زن را آماده‌ی پذیرش و درونی کردن نقش دوم می‌نماید همان فرآیند جامعه‌پذیری یا اجتماعی شدن است:

«زری قلبان را که برای یوسف آماده می‌کرد، می‌اندیشید که ترسو یا شجاع، با شیوه‌ی زندگی و با تربیتی که او را برای چنین زندگی آماده ساخته، محال است بتواند دست به کاری بزند که نتیجه‌اش بهم خوردن وضع موجود باشد... آمادگی او در خلاف جهت هرگونه خطری بود، می‌دانست نه جراتش را دارد و نه طاقتش را» (صفحه ۱۹۳-۱۹۲).

در این مرحله از خودآگاهی دیگر دنیای بیرون از خانه تنها متعلق به مردان نیست. حال، زنان نیز حداقل می‌توانند خود را به عنوان کارگزاران اجتماعی در مسیر تغییرات جهان تصور کنند و شروع به انتقاد از دنیای مردانه نموده و وضعیت کنونی جهان را غیاب زنان در عرصه‌ی اجتماعی و انباشت یک‌سویه سلوک مردانه می‌دانند:

«کاش دنیا دست زن‌ها بود. زن‌ها که زائیده‌اند، یعنی خلق کرده‌اند و قدر مخلوق خودشان را می‌دانند... شاید مردها چون هیچ‌وقت عملاً خالق نبوده‌اند، آن‌قدر خود را به آب و آتش می‌زنند تا چیزی بیافرینند. اگر دنیا دست زن‌ها بود، جنگ کجا بود» (صفحه ۱۹۳).

در نهایت زنان با باور خود به عنوان یک شخصیت مستقل و جدای از مرد و آگاهی به فرآیندهای اجتماعی تأثیرگذار بر شکل‌گیری سلسله‌مراتب مردسالارانه در جامعه، به نقش تأثیرگذار خود پی برده و گام در مسیری جدید می‌گذارند، که برای زری این مسیر با پذیرش نقش فعال خودش در آموزش فرزندش بر طبق آرمان‌های اجتماعی که باور داشت آغاز می‌شود و تا آن‌جا پیش می‌رود که دیگر انسان فارغ از جنسیت در کلام او جاری می‌شود:

«...در این دنیا همه چیز دست خود آدم است، حتی عشق، جنون و ترس. آدمیزاد می‌تواند اگر بخواهد کوه‌ها را جابجا کند، آب‌ها را بخشکاند، چرخ و فلک را به هم بریزد، ... بدن آدمی‌زاد شکننده است اما هیچ نیرویی در این دنیا به قدرت نیروی روحی او نمی‌رسد، به شرطی که اراده و وقوف داشته باشد» (صفحه ۲۸۵).

بازنمایی زن در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم در نمای بیرونی خود داستان زنی (کلاریس) است که به علت دل‌سردی در امور روزانه و زندگی زناشویی‌اش به خاطرات خود پناه برده است که این روایت با

رویپردازی شخصیت زن داستان نسبت به حضور مرد مطلقه‌ای در همسایگی‌شان (امیل) با طبعی شاعرانه، که صحبت‌هایش از جنس خود کلاریس است جذاب و خواندنی می‌شود، که در نهایت مشخص می‌شود تصورات کلاریس از نوع رابطه در حال شکل‌گیری بین او و مرد همسایه اشتباه بوده و در نهایت او به زندگی معمول خود بازمی‌گردد. اما نمای درونی رمان زنی را به تصویر می‌کشد که نسبت به دنیای زنانه‌ی خود دچار دلزدگی شده و به دنبال یافتن معنایی برای حضوری متفاوت از خود است. مسیری که همواره با دوگانگی‌ها و تناقض‌های درونی یک زن همراه است.

رمان با تصویرسازی از دنیای زنان با فضای آشنای آشپزخانه و دغدغه‌های یک مادر خانه‌دار و یک کدبانو شروع می‌شود.

«لبه‌ی جیب روپوش آرمینه خدا می‌داند برای چندمین بار شکافته بود. ندیده می‌دانستم لب جیب آرمینه هم شکافته است. بندینک یقه‌ی سفید آرمینه باز بود... مبادا جایی کثیف باشد؟ نکند آشپزخانه به چشمش زشت یا عجیب آمده باشد؟» (صفحه ۱۰).

و رمان به سرعت به تناقض درونی یک زن وارد می‌شود که این شکاف هستی‌شناختی تحت عناوین «ور خوشبین» و «ور بدبین» ذهن مورد اشاره قرار می‌گیرد. کلاریس (شخصیت اصلی رمان) همواره میان این دو بخش از شخصیت خودش درگیر است.

ور بدبین ذهنم مثل همیشه پيله کرد... (صفحه ۱۰)

که اشاره‌ای به انتظارات دوگانه‌ی جامعه از زنان در مقام یک فرد و در عین حال یک مادر و همسر نمونه می‌باشد. انتظاراتی که دنیای زنانه را همواره در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد.

«حتما تا یکی دو سال دیگر دوقولوها هم از وظیفه‌ی قصه‌گویی معافم می‌کنند... فکر کردم وقت می‌کنم به کارهایی که دوست دارم برسم. و ایرادگیر ذهنم پرسید چه کارهایی؟ نمی‌دانم، و دلم گرفت» (صفحه ۱۹).

"من هم از دست مادرم که فقط بلد است ایراد بگیرد و غذا بپزد و گل بکارد و غر بزند... نجات می‌یابم. ناگهان گویی آینه‌ای جلویم گذاشته‌اند ... خود توی آینه هیچ شبیه خودی که فکر می‌کردم نیست» (صفحه ۱۹۰).

در این رمان دنیا‌های مردانه و زنانه به وضوح تفکیک شده می‌باشند و جهان سیاست، جهانی مردانه و حریم خانه، جهان زنانه تلقی می‌شود. با این حال هرگز به طور جدی به خانواده به عنوان مانع زنان برای حضور در جامعه اشاره‌ای نمی‌شود، بلکه به صورت کاملاً شفاف به نادیده گرفته شدن اهمیت نقش مراقبتی زنان برای پرداختن مردان به امور اجتماعی و سیاسی اشاره می‌شود. این مفاهیم در عبارت‌های بسیاری به صورت‌های متفاوت بیان می‌شود:

«از من می‌شنوی جفت‌شان مزخرف می‌گویند... مردها فکر می‌کنند اگر از سیاست حرف نزنند مرد مرد نیستند» (صفحه ۲۲).

«تو که اینقدر سنگ سیاست به سینه می‌زدی، و می‌زنی بی‌خود ازدواج کردی. بی‌خود بچه‌دار شدی؟ اگر می‌ریختند این‌جا تکلیف من و بچه‌ها چه می‌شد. غیر از خودت به فکر هیچ‌کس نیستی؟» (صفحه ۲۵۸).

«مسأله اعتقاد نیست، مسأله خودخواهی است. ما زن‌ها از صبح تا شب باید جان بکنیم که همه چیز برای شما مردها آماده باشد که به خیال خودتان دنیای بهتری بسازید. نه به فکر ما هستید نه به فکر بچه‌ها» (صفحه ۲۶۲).

در این رمان نیز خانواده و ازدواج به عنوان یک واقعیت اجتماعی پذیرفته شده حضور دارد. البته در این‌جا نگاه انتقادی متوجه جنبه‌های فرعی ازدواج که در جهان معاصر مهم‌تر از هدف اصلی آن قرار گرفته‌اند، می‌شود و هرگز به اصل ازدواج به عنوان بازتولید کننده‌ی وضعیت زنان در جامعه پرداخته نمی‌شود. به عبارت دیگر رمان تحت تأثیر فرهنگ حاکم بر جامعه‌ی معاصر خود نه اصل ازدواج، که تشریفات خارج از حدود آن را که در نگاه جامعه جایگاه والاتری یافته است به چالش می‌کشد.

«آلیس (خواهر کلاریس): مثل تو آن‌قدر خودم را کوچک کنم که انگشتر عروسیم یک حلقه کوفتی طلا باشد که صنار هم نمی‌ارزد» (صفحه ۳۴).

نکته‌ی قابل توجه‌ای که در نیمه‌ی اول رمان بازنمایی می‌شود، نگاهی تردید آمیز به وظایف همسری و مادری است که سبب نوعی دلزدگی از زندگی روزمره می‌شود و سعی در بیان این مطلب دارد که زندگی زنانه دوری تکراری از وظایف را شامل می‌شود. با این حال زنان هنوز مشغول انجام امور مربوط به همسری و مادری در کمال دقت هستند. آنها سعی می‌کند این دلزدگی را با پرداختن به مقوله‌هایی کلی فراموش کنند.

«نه با کسی بحث کن، نه از کسی انتقاد کن. هرکی هرچی گفت بگو حق با شماست و خودت را خلاص کن. (صفحه ۳۵)؛ مردها همیشه بچه‌اند (صفحه ۴۳)؛ فکر کردم تا حالا چند بار عصرانه درست کرده‌ام؟ چند بار ناهار؟ چند بار شام؟» (صفحه ۱۷۱).

اما این برجستگی مفهوم تکرار و سپس سعی در فراموشی به معنای نقصی ذاتی خانواده و هم‌چنین تسلیم حاصل از بی‌قدرتی زنان نیست، بلکه در ادامه‌ی داستان نمودی از فرهنگ جامعه‌ی ایرانی را در خود متبلور می‌کند که سبب می‌شود زنان برخلاف این دلزدگی، هم‌چنان در مسیر خودآگاهی یافتن از عملکرد خود گام گذارند و سعی کنند تا معنایی برای این‌چنین بودن خود در جریان زندگی زناشویی بیابند.

پیرزاد با توجه به تجربه‌ی زیسته‌ی خود در به تصویر کشیدن زمینه‌ی اجتماعی با انتخاب خانواده‌های ارمنی مقیم آبادان سعی کرده تا تصویر قابل درکی از جامعه‌ی امروز ارائه دهد. زنان داستان، تحصیل کرده و شاغل هستند، هرچند شغل‌های پرداخته شده به آن‌ها همسو با نظریات فمینیستی در حیطه‌ی کارهای خدماتی یا به عبارت دیگر به شغل‌های زنانه هم‌چون پرستاری و منشی‌گری محدود می‌شوند. در این زمینه کلاریس با مشاهده‌ی چنین زنانی به محدود کردن خودش در خانه به عنوان یک ضعف می‌پردازد. اما نکته‌ی مهمی که در این بازاندیشی مجدداً برجسته می‌شود آن است که خانواده مانعی بالفعل برای تحقق فعالیت اجتماعی زنان تلقی نمی‌شود:

«خانم نوراللهی زن لایقی است. شوهر و سه بچه داشت. با این حال هم کار می‌کرد و هم فعالیت اجتماعی. من غیر از کار خانه چه می‌کردم؟» (صفحه ۸۱).

حتی زنان موفق به زنانی که صرفاً در حیطه‌ی اقتصادی فعال هستند گفته نمی‌شود، بلکه به زنانی که توانسته‌اند مدیریت صحیحی بین امور خانوادگی و اقتصادی و اجتماعی‌شان اجرا نمایند تعلق می‌گیرد:

«...لنگه ندارد. با این همه گرفتاری باید خانه‌اش را ببینی. همیشه جمع و جور و مرتب. عین دسته گل. به این می‌گویند زن» (صفحه ۸۱)

این نگرش جامعه نسبت به وظایف زن و مرد تا آن‌جا تفکیک شده است که در بخشی از رمان با این بیان عنوان می‌شود:

«آشفتگی خانه نینا از شلختگی او بود و تحمل شوهرش از بزرگواری او» (صفحه ۱۱۷).
اما نکته‌ی مهمی در این رابطه مطرح می‌شود و آن این‌که زنان بر نقش خود در ساختن انتظارات قالبی جامعه‌ی مردسالار از خودشان آگاهی یافته‌اند و بنابراین دیگر انتظارات جامعه‌ی مردسالار به عنوان سنت‌های غیر قابل نقد نگرسته نمی‌شوند.

«بی‌خود. از روز اول فهمیده زنش اهل این کارها نیست» (صفحه ۱۱۹).
«از وقتی خودم را شناختم فقط تحمل کردم. اول برای پدرم، بعد شوهرم، حالا پسر و نوه‌ام. هیچ وقت کاری که دوست‌داشتم بکنم نکردم» (صفحه ۱۸۱-۱۸۲).

البته آگاهی از این واقعیت هرگز به سمت تداخل نقشی و رفتاری مرد و زن جهت دهی نمی‌شود، بلکه در طول مسیر رمان با توجه به شخصیت‌پردازی و رفتار اجتماعی مرد همسایه و نتایج کنش او این حقیقت جلوه می‌نماید که مردان و زنان برای تداوم اجتماع و کارکرد صحیح آن می‌بایست رفتارهای مخصوص به خود (مردانه و زنانه) داشته باشند.

«شما بفرمایید، جمع کردن میز کار مردها نیست. امیل رفت، مادر زیر لب غر زد: آی از مردهای خاله‌خانباچی متنفرم» (صفحه ۲۱۴).

و این حقیقت با داستان ازدواج نافرجام مرد همسایه (امیل) به تصویر کشیده می‌شود؛ زیرا او به خاطر روحیه‌ای نسبتاً عاشق مآب خود سبب جابه‌جایی‌های فراوان خانواده‌اش به خاطر تصمیمات نادرست شده بود و در این‌جا وقتی مردی از رفتار مردانه فاصله می‌گیرد، زن وظیفه‌ی تکمیل این بخش را برای کاهش صدمه بر پیکر خانواده به عهده می‌گیرد.

«امیل بر خلاف پدرش که شعر را از زندگی واقعی جدا می‌کرد در قصه و شعر زندگی می‌کند. از بچگی مدام عاشق می‌شد. فکر کرد عاشق مادر امیلی (دخترش) شده، دو ماه نگذشته فهمید اشتباه کرده... انتخاب‌هایش همیشه اشتباه بود. از سر بی‌فکری چندین و چند بار این شهر به آن شهر و این مملکت به آن مملکت شدم برای این‌که کار دست خودش و من و امیلی ندهد.» (صفحه ۲۳۰-۲۳۱).

هم‌چنین معناییی زنان زیر سایه‌ی مردان با نگاهی قابل تأمل نگرینسته می‌شود و زنان در مسیر خودآگاهی سعی به یافتن شخصیتی مجزا از وابستگی‌ها در حوزه‌ی خصوصی هستند که این نکته در مراسم سخنرانی ۲۴ آوریل در نگاه کلاریس جلوه می‌کند:

«خانم ماتادیان چند بار برگشت به پشت سری‌ها نگاه کرد که حتما نمی‌دانستند سخنران شوهرش است و باید ساکت باشند و در پایان خانم ماداتیان انگار که خودش سخنرانی کرده باشد لبخند زد» (صفحه ۱۲۹-۱۲۸).

با این حال این خودآگاهی هرگز به سمت مفاهیم فمینیستی تشدید نمی‌گردد و خانواده هرچند زیر سایه‌ی تردید و اضطراب زنانه قرار می‌گیرد، اما حذف نمی‌شود؛ بلکه طی فرآیندی بازاندیشانه مجدداً به شکلی جدید به عنوان یک اصل تکمیل‌کننده‌ی شخصیت معرفی می‌شود. این نکته در انتهای رمان، با تأکید بر ازدواج به عنوان فرآیند تکمیل‌کننده‌ی شخصیت افراد برجسته می‌شود که البته این تأکید به صورت ویژه‌ای به زنان اشاره می‌کند. بدین ترتیب زنان برخلاف این‌که در جریان رمان با دغدغه‌ی استقلال شخصیت همراهند، اما این استقلال به معنای حذف مردان و عدم تشکیل خانواده نیست و برعکس حضور مردان به عنوان تعدیل‌کننده‌ی رفتار اجتماعی آن‌ها مفهوم‌سازی می‌شود:

«آلیس: بی‌خود به مردم تهمت نزن. ما که نمی‌دانیم چی شده... به آلیس نگاه کردم. انگار بار اول بود می‌دیدمش. از وقتی که خواهرم را می‌شناختم مثل آب خوردن به مردم تهمت می‌زد... حس کردم یوپ (نامزد جدید آلیس) را خیلی دوست دارم» (صفحه ۲۸۷).

«ویولت تا برادر همسایه‌ی طبقه‌ی بالا را دید آرام گرفت و باز شد همان ویولت که همه می‌گویند طفلک، چه معصوم و بی‌گناه» (صفحه ۲۸۹).

در پرده‌ی پایانی رمان که حاکی از بازگشت به محیط خانواده با نقش‌های تفکیک شده‌ی مردانه و زنانه مبتنی بر احترام متقابل و اهمیت دادن به حضور افراد است، بر سنت احترام به والدین و تأثیر مثبت حضور آن‌ها در کنار خانواده به عنوان یک وزنه‌ی تعادل نیز تأکید می‌شود.

«ماندن مادر پیش ما حتما کمک بزرگی بود» (صفحه ۲۹۳).

نتیجه‌گیری

مقاله‌ی حاضر با پذیرش پیش‌فرض‌های هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پارادایم تفسیری، رمان را به عنوان یک واقعیت اجتماعی که به شکل نمادینی حامل عناصر اجتماعی-فرهنگی جامعه است برای کاوش بازتاب ارزش‌های انقلاب اسلامی در برساخته شدن ویژگی‌های شخصیتی زن، در مقایسه با دوران قبل از انقلاب انتخاب نموده است. از سوی دیگر با توجه به این واقعیت که خوانندگان و متخصصان را با توجه به توضیحات نظری و روش‌شناختی ارائه شده در مقاله‌ی حاضر می‌توان به عنوان هستی‌بخش هویت یک رمان در نظر گرفت؛ بر این مبنا دو رمان «سووشون» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، با توجه به نقدهای موجود و هم‌چنین شمارگان چاپ، از میان رمان‌های موجود به ترتیب به عنوان نمونه‌های مورد مطالعه‌ی قبل و بعد از انقلاب انتخاب شدند. در ادامه با تکنیک می‌مه سپس که در آن محقق و دانش نظری او مهم‌ترین معیار واکاوی متن است، خط داستان رمان‌ها مورد کاوش قرار گرفتند و برجستگی‌های شخصیت‌بازنمایی شده‌ی زن در آن‌ها با بیانی توصیفی در ارتباط با گذاره‌های موجود در متن رمان‌ها ارائه شدند.

به شکل کلی، یافته‌ها حاکی از دو جریان فرهنگی متفاوت، در دو دوره‌ی مورد بررسی قبل و بعد از انقلاب اسلامی در خصوص شخصیت زنان و درک آن‌ها از مسایل خود و جایگاه‌شان در جامعه بود. در ابتدا ذکر این نکته قابل تأمل است که در هر دو دوره‌ی مورد بررسی، داستان با زنانه‌ی به عنوان قهرمان یا شخصیت اصلی‌شان آغاز می‌شوند که غرق در دغدغه‌های ناشی از تکرار روزمرگی‌های زندگی زناشویی و نقش قالبی زنان به عنوان یک مادر و همسر کدبانو هستند؛ اما واکاوی متن نشان داد که نویسندگان دو رمان، متأثر از مؤلفه‌های فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی دوره‌های زیست اجتماعی‌شان، دو خط داستانی متفاوت را در رسیدن به خودآگاهی برای زنان قهرمان داستان‌های خویش رقم می‌زنند که این مهم در شخصیت‌پردازی‌های آن‌ها نمود یافته است.

«سووشون» پیام‌آور جریان فمینیستی است که ریتزر از آن با عنوان فمینیست مبتنی بر نابرابری‌های اجتماعی یاد می‌کند. زنان تحصیل‌کرده در این داستان با پذیرش وجود تفاوت‌های زیست‌شناختی خود با مردان به این آگاهی دست می‌یابند که علت اصلی منفعل بودن آنان در جامعه، در فرآیندهای جامعه‌پذیری و قبول ارادی سلسله‌مراتب قدرت در خانواده بر اساس سنت پدرسالاری

به شکلی نامحسوس مستتر شده است. بنابراین به طور ضمنی وجود خانواده و تفکیک نقش‌های مردانه و زنانه بر مبنای جامعه‌ی پدرسالار (با قبول جنسیت مردانه به عنوان قدرت برتر)، بزرگترین مانع در برابر زنان برای احقاق حقوق‌شان و دستیابی به جایگاه برابر با مردان تلقی می‌شوند. به این ترتیب خانواده دیگر نه تنها نهادی مقدس نیست، بلکه با شکل موجود خود، نوعی دستگاه سرکوب و منفعل‌سازی زن تصویر می‌شود. دستگاهی که مردانگی در آن مهم‌ترین عنصر وضعیت حاشیه‌نشینی زنان از متن جامعه و جریان‌های اجتماعی و سیاسی تصویر شده است و به شکل نمادین تنها با مرگ چنین باوری است که زنان می‌توانند خود واقعی خویش را شناخته و به عرصه‌ی جامعه وارد شوند. چنین شخصیت‌پردازی از زن و بازنمایی از وضعیت او در جامعه و مسیر رهایی تصویر شده، بیانگر تأثیر جریان‌های فکری جهان غرب مبتنی بر موج‌های فمینیستی و بازتاب آن‌ها به عنوان ارزش‌های فرهنگی جامعه می‌باشد که در رمان سووشون به عنوان افق مطلوب زنانگی نمود یافته‌اند. البته مؤلفه‌های بومی فرهنگ ایرانی-اسلامی به تمامی در این رمان غایب نیستند اما تنها جلوه‌گری آن‌ها در ارائه‌ی تصویری مردانه و هویتی ملی است که راه سعادت کلی جامعه را ترسیم می‌نماید و هرگز از آن‌ها به عنوان پتانسیل‌هایی که قابلیت فراهم‌سازی رشد زنان را در خود داشته باشند، مورد اشاره قرار نمی‌گیرند. در واقع می‌توان گفت خط داستان «سووشون» زنانگی نامطلوب مد نظر خود را حاصل نگرش‌های سنتی پدرسالارانه را در پیوند با ارزش‌های فرهنگی-مذهبی جامعه قلمداد نموده است.

در مقابل چنین دیدگاهی، رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» قرار گرفته است. رمانی که با تکیه بر کانتکس اجتماعی تولد خویش (دوران حیات انقلاب اسلامی)، مسیری کاملاً متفاوت از «سووشون» را برای زن قهرمان داستان خویش در رسیدن به خودآگاهی تصویر می‌نماید. یکی از مشخصه‌های اصلی شخصیت زن این رمان، تناقض شناختی است که به عنوان بخشی جدا ناشدنی از شخصیت زن روایت شده است، به نحوی که آن را نه حاصل فرآیندهای نظام پدرسالاری برمی‌شمارد و نه دلایلی مبنی بر تأثیر بینش‌های مذهبی در ایجاد آن ارائه می‌کند. بدین ترتیب چنین ویژگی در رمان «من چراغ‌ها را خاموش می‌کنم» نمودی زیستی در زن می‌یابد که بایست با توجه به ارزش‌های ذاتی فرهنگی-مذهبی تعدیل شوند در حالی که «سووشون» برای رهایی از چنین تناقضات شناختی از زنانگی (حس تکرار، انفعال اجتماعی، جنس دوم بودن، ...) نسخه‌ی مقاومت با بینشی فمینیستی متأثر از غرب را پیشنهاد می‌کند. روایتی که خود ساختار رمان نیز آن را در تار و پود خویش از ابتدا تا به انتها حفظ نموده است.

می‌توان این‌گونه عنوان کرد که رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» سیالیت موجود در واقعیت‌های اجتماعی و نقش‌های جنسیتی در جهان امروزی را (که برخی از آن‌ها با عنوان

ویژگی‌های جهان پست‌مدرن و برخی با عنوان مدرنیته‌ی متأخر یاد می‌کنند)، به عنوان دلیل اصلی استهلاک هویت اجتماعی-تاریخی زنانه قلمداد کرده است. سیالیتی که با فرا رفتن از حقیقت‌های ذاتی مرتبط با زنانگی و مردانگی به عنوان ارزش‌های سنتی و مذهبی و حاکم کردن نوعی نسبی‌گرایی، سبب ایجاد تزلزل در هویت‌های اجتماعی و مهم‌تر از آن افزایش امکان فروپاشی خانواده و نقش‌های درونی این نهاد اجتماعی شده‌اند. این رمان جدای از جریان‌های فمینیستی حاکم بر مسائل زنان، با تکیه بر فرهنگ بومی حاکم بر جامعه‌ی ایران بعد از انقلاب اسلامی، علیرغم پذیرش وجود نابرابری در جامعه‌ی میان زنان و مردان، به این اصل باور دارد که بقای جامعه مبتنی بر اولویت حفظ خانواده و پذیرش نقش‌های زنانه و مردانه می‌باشد. در این‌جا هرچند مردانگی به شکل سنتی خود به عنوان اهرم فشار برای مقابله از حضور زنان در جامعه تصویر شده است و زنانگی مبتنی بر فرزندآوری و خانه‌داری رنگی خاکستری بر افق نگاه زن می‌باشد، اما هرگز به عنوان مانعی سخت و نفوذناپذیر در مسیر ورود زنان به عنوان یک فعال اجتماعی و همچنین پیشرفت آن‌ها در مراتب اجتماعی قلمداد نشده است. در واقع مردانگی و زنانگی، به عنوان نقش‌هایی مبتنی بر احترام متقابل و پذیرش تفاوت‌های خلقت‌مدار موجود در زنان و مردان به عنوان تکمیل‌کنندگان شخصیت هم تصویر شده‌اند. بر این اساس زنان و مردان در حوزه‌های خصوصی و عمومی هر یک وظایفی را بر عهده می‌گیرند که برای وجود جامعه‌ای پویا ضروری می‌نماید اما محدود کننده نیستند. از سوی دیگر نکته‌ی قابل تأمل در این رمان که بی ارتباط به شخصیت‌پردازی زن قهرمان داستان نیست، تأکید بر احترام به والدین و حضور آن‌ها در کنار خانواده است که می‌تواند سبب تعدیل و انسجام بنیان خانواده شود. بدین ترتیب به وضوح می‌توان ویژگی‌های فرهنگی-اجتماعی جامعه‌ی ایران پس از انقلاب اسلامی را به عنوان ارزش‌هایی قابل پذیرش در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» در مقابل «سووشون» به عنوان تجویز کننده‌ی ارزش‌های فمینیستی جهت رهایی زنان مشاهده نمود.

References:

- Pouyande, Jafar (2011). Introduction to literature sociology, Tehran: Naghsh Publication.
- Pirzad, Zoya (2001). I turn the lamps off, Tehran: Markaz Publication.
- Torabi, Aliakbar (1997). The sociology of Persian Literature (sociology in Literature), Tehran: Forugh Azadi publication.
- Jafari, Marzie (2012). Novels In Iran, Cited in <http://anthropology.ir/node/15411>
- Daneshvar, Simin (1970). Suvashun, Tehran: Kharazmi Publication.
- Ruhani, Hassan (2010). "approaches and contexts in qualitative study", *Rahbord Quarterly*, Vol. 19, No. 54, pp. 7-29.
- Saraei, Hasan, Fathi, Surush and Zahra Zare (2008). "Qualitative approach in social studies", *Social Science Research letter*, Vol. 2, No. 3, pp. 83-105.

–Shabaniverki, Bakhtiar and Sedighe Kazemi (2010). “Method or Bevesh”, *Rahbord Quarterly*, Vol. 19, No. 54, pp. 33-58.

–Sadeghi, Mitra (2005). “Story writer Women”, *Women message magazine*, No. 158, pp. 318-338.

–Fazeli, Nematollah (2007). *The sociology of Arts and Literature*, Tehran: Allame tabatabaei University.

–Flick, Uoh (2008). *Introduction to qualitative research in social science*, Translated by Hadi Jalili, Tehran: Ney publication.

–Leonard, Jacques (1992). *Sociological literature and its various branches*, *encyclopaedia universalis*, vol x, pp. 904-908.

–Ruspini Elisabetta and Angela Dale (2002). *the Gender Dimension of Social Change*, The Policy Press: England.

–Tadie, Jean-Yves (1987). *Sociological literature and founders, literary criticism in the twentieth century*, Paris: Pierre Belfond.

–Godarzinejad, Asiyeh (2009). Characterizations in “I turned the lamps off novels” novel, *Persian Language Quarterly*, Vol. 5, No. 14, pp. 155-172.

–Gholami, Fatemeh, & Mehdi Dadrezaei (2010). *Women Identity in paradoxes of fictional characters*, *France Language Studies magazine*, No. 2, pp. 45-57.

–Valizadeh, Vahid (2009). *Gender in Iranian women novelist*, *Literacy Criticism magazine*, No. 1, pp. 191-224.